



۲۰۲۴/۰۱/۱۴

دوکتور محمد اکبر یوسفی

## دانستن و مطلع بودن!



«ما نمی دانیم، ما حدس می زنیم!» «کارل رابموند پوپر» «در جستجوی یک دنیای بهتر»

در یکی از صحبت های "هنس پیتر دیور"، که مصاحبه کننده، یک خانم در برنامه های صحبت های "فلسفی" دیده می شود، از او پرسیده است که این "دانستن" و یا علم و "دانش" چه مفهومی دارد، او به جواب، که به زبان "آلمانی" صحبت می کند، چنین افاده نموده است: "دانستن"، آنچه است که من کدام چیزی را می دانم و می فهمم که از آن، چگونه کار بگیرم و به هدف برسم... اما "اطلاعیه" یا ("اینفورمیشن") "خبر"، چیزی است که "می شنوم" و از آن



"مطلع" می شوم. "هنس - پیتر" در صحبت های خود هم چنان می گفته است که "زیادتر می شنویم و یا تجربه می کنیم، اما کمتر می فهمیم. او هم چنان در گفتار متعدد خود در رابطه با "زبان" نیز افاده هائی دارد، که در آن بحث ها، نیز اشاراتی مفصلی داشته است، توضیح می نموده است که، زبان ما «قائم به ذات» یا (substantive) است.

بدین معنی که یک مفهوم را به ادعای اینکه قابل درک بوده، و دارای ماهیت حقیقی است، محتوی است. به عبارت دیگر در آن وضعیت، انسان فکر می کند که چنین چیزی در اختیار دارد و این حالت را با مشت پوشیده، نمایش می دهد، که گویا در مشت دارد، بعد می تواند آنرا تغییر دهد. در جریان صحبت خود، بار دیگر توضیح می دهد که "دانستن"، دانشی است، که "می توانم"، با استفاده از آن، یا به پیروی از آن طریقه و تمیل آن بر اساس همان شیوه دانستنی و یا آموزش، فرا گرفته علمی که در حافظه جا گرفته است، به کدام هدف دسترسی حاصل "نمایم". لیکن برخلاف تکیه کلام برخی ها که در جامعه ما خاصاً، شنیده شده است: «مشت پوشیده هزار دینار است.» او برین عقیده بوده است که برخلاف، برای شناخت این جهان، باید مشت "پوشیده" یا "بسته" نباشد، بلکه مشت ها، باید باز باشد. او چنین می فهمیده است، که «آینده باز است» و ما به حیث ناظر این دنیا، و این کائنات بر تغییرات طبیعی آن نقش داشته، نمی توانیم. اما به حیث ناظر، مشاهده می کنیم، طوری که در مشاهدات، ما هم چنان با محدودیت ها و تنگنا ها، روبرو می باشیم. او که در رابطه با شناخت این دنیا، بر "مذهبیون" و "دانشمندان بخش الهیات" نیز اعتراض داشته می گفته است، که آنها، یعنی "مردان چندی"، انسان (مرد) را خارج ازین دنیا، فکر کرده اند، که گویا پس از تکمیل ایجاد این کائنات، "خدا" برای آنها گفته باشد، که "حال" متوجه باشید، که چیزی خراب رخ ندهد. چند نتیجه تحقیقاتی "هنس - پیتر" از برجستگی خاص برخوردار است، یکی اینکه "ماده" وجود ندارد و دوم هم چنان اینست که آن "روحانیون" یاد شده، طوری که "هنس - پیتر" تذکر می دهد، "زن" را جزء کائنات دانسته، به همین علت ممکن است، که برای خود حق داده باشند، که "زن" را هم مانند دیگر اجزای کائنات، طبق دلخواه خود آنها، تحت کنترل "آن مردان" بدانند. آنها که خود آنان را حاکم، برین دنیا می دانند و مدعی قادر به کنترل دنیا می باشند،

اقلاً قادر به کنترل و حل مسائل اجتماعی انسانها، نمی باشند، چه جایی که دنیا را تغییر داده بتوانند. "هنس – پیتر"، برخلاف آنها، همه انسانها را چه مرد و چه زن باشد، جزء لاینفک این تمام جهان واحد، با هم مرتبط می شناخته است، که انسان را کاملاً تنها و مستقل از پیوندها، قادر به زیست نمی شناخته است. به عبارت دیگر، حیات «انسان» تنها را، بدون هیچ نوع رابطه با دیگر موجودات این دنیا، نا ممکن می یافته است. او هم چنان، وقتی می گفته است، که «من خودم هستم» و از توضیحات او هم، چنین استنتاج می گردد، که همه چیز بلا وقفه در حال تغییر است و خود همان فرد تنها نیز که نمونه و یا «کاپی» و نقل او هم وجود ندارد و حتی خود این شخص منفرد، چه در وجود "ارگانیزم" و وضعیت سلامتی خود و هم در ذهن خود، هر لحظه با تغییر روبرو است، بناءً از دید کسانی که با اساسات منطق و "ریاضی" هم حد اقل آشنائی داشته باشند، ممکن، درک کنند که دو پدیده کاملاً متفاوت را در همه مشخصات با هم "مقایسه" کردن، خیلی عجیب و بیهوده به نظر می رسد. وقتی قابل مقایسه نه باشد، پس بطور نمونه این "راسیزم" را به عنوان "ایدیالوژی" بر چه اساس طرح ریزی کرده اند؟ برای چه هدف بکار می برند؟ در مشابهت با این موضوع، یک فیلسوف و متفکر معروف "اتریشی – انگلیسی"، "کارل رایموند پوپر" در اشاره با تصور اشتباه آمیز، برخی از "فیلسوفان" می گوید که آنها در تحلیل های فلسفی خود ها، در آغاز، و قبل از مشاهدات تلاش می ورزند که پدیده مورد نظر آنان را اولاً "تعریف" کنند، او می گفته است: که "تعریف" ما را به نتیجه نمی رساند. او حتی با لبخند در یک صحبت خود، می گوید: فرض کنید، کسی از من بپرسد که "انسان" را تعریف کنم. یک تعریف چنین خواهد بود: «انسان یک موجود زنده است، که راست راه می رود، دو پا و دو دست دارد و در وجود خود "پَر" ندارد.» با چنین تعریف ما در موجودیت انسان و شناخت موجود از آن، چه تغییری آورده ایم؟ به همین ترتیب، این فزیکدان و فیلسوف که مانند "هنس – پیتر"، "هایزنبرگ"، "وایسکر" و غیره نسبت به آینده بشریت و زنده گی درین یک زمین، نگران بوده اند، همین فزیکدانان و فیلسوفان، منجمه "ریاضی" (*Mathematik*) را، یک زبان مناسبات یا رابطه ها، می خوانده اند و از جانب دیگر، بر اساس نتیجه گیری های دانشمندان علوم اجتماعی، "نیکلاس لوهمن" که گفته است، «مغز» یک انسان با «مغز» انسان دیگر، رابط گرفته نمی تواند، بناءً این ارتباط و مکاتبه (*communication*) است، که انسانها را با هم، مرتبط می سازد. وقتی در عمق، قبل از قبول هر گونه فرضیه ها، یک انسان را با انسان دیگر بخواید مقایسه کنید، بدون تعیین یک مشخصه نا ممکن است، که یک مقایسه مفید را که تفاوت و مشابهت را نشان دهد، حاصل کنید. ازینجاست که وقتی در نتیجه "تکامل" همین انسانها را در جمله حیوانات "نهما" و "ناطق" و هم اینکه متفاوت از "چهار پایان"، راست راه می روند و غیره و غیره، اما اگر ما نخست خود مانرا، یعنی "انسان" را از همان مبداء آغاز زندگی پس از بدنیا آمدن، در نظر بگیریم، ممکن نخست با پدر و مادر و بالاخره در محیط خانواده، آشنائی حاصل گردد و از دیدن و شنیدن در طول زمان چیزی را بیاموزد، که حتی سطح و نوع آموزش هم حتی در یک فامیل متفاوت بوده می تواند.. یک نقطه جالبی را "نیکلاس – لوهمن" نیز یادآور می شود که در پروسه آموزش، زمانی کدام مفهوم در حافظه جا می گیرد که "تحریر" شود و یا تحریر شده باشد. محققین دیگر پس از اختراع "الفبا" و اختراع "ماشین" چاپ و نشر کتب و روزنامه های اخبار این هویت "اختراعی ملی" را هم زاده آن انکشافات می دانند. انسانها در جاه های مختلف از طریق خواندن مطالب، خود را همفکر با کسانی دانسته اند، که در عمر خود، با آنها مقابل نشده اند. در کلمات هم باید این باریکی را درک کنیم، که آن کلمات یک "آدرس" برای نگهداری و ذخیره "مفاهیم" است. این فقط "هنر" انسان است، که کلمات مختلف را باهم در پیوند ذکر می کنند، تا یک مفهوم را افاده نماید. "هنس – پیتر" با کلمات دیگر تذکر می دهد که درین رابطه وقتی با کسی مکالمه می

کنیم، ما برای او چیز نوی را نمی آموزانیم، بلکه در جریان مکالمه ممکن آنچه را که شخص مخاطب خود در حافظه داشته است، به یاد بیاوریم. نقطه جالب دیگری را هم دانشمندان یادآور می شوند، که وسعت علم و دانش خیلی وسیع شده است، و از جانب دیگر تفاوت ها میان "عقیده" و "علم"، موضوع بحث آنهاست. وقتی "هنا آرینت" در شناخت از "انسان"، تنها یک انسان را در نظر نداشته است، بلکه انسان ها را در جمع در نظر می گرفته است و بعد نقش انسان و طرز العمل او را در تشکل های مختلف اجتماعی، تحت مطالعه قرار می دهد، موضوعی است که در یک مقاله نمی تواند، بررسی شود. اینکه انسانها چه در آموزش و چه در تخیل غیره استعدادها و تمایلات که بعضاً "استعداد" را هم خدا داد" نیز می دانند، روابط معین در خانواده و بالاخره با حلقاتی که برای هر یک از مناسبات "خونی" و "نسبی" حرف زده اند، پس انسان ممکن بر اساس تجربه بعضی مفاهیم را در ذهن سپرده باشد. حال وقتی مجموعه از انسان ها در یک محوطه و یا یک ساحه، به زندگی آغاز نموده اند، بتدریج ممکن در تحت تأثیر سازماندهی های مختلف، با هم راه و روش "نیازمندی" را به اتخاذ "ارتباط"، ایجاد نموده باشند. همچو شناخت ها بتدریج در پهلوی سائر تمایلات، چون پدیده "قدرت" و "زور" و منفعت فردی نیز باید بروز کرده باشد که، توجه به خود فرد، خودخواهی ها و جالبی ها و غیره بروز نموده باشد. افاده اینکه، "این من" و "آن دیگر"، باید رشد نموده باشد، که در ضمن امراض ضد انسانی چون "راسیزم" و احساس "برتری" یکی بر دیگری، پدید آمده باشد، همه و همه در جمع کلتور، هنر و فرهنگ و غیره تراکم یافته است. اظهارات "هنس - پیتر"، زمانی که او به زبان آورده است، نتایج چهل سال تحقیقات اوست، که خود، در باره تشخیص کوچکترین ماده انجام داده است، که از دید او می خواسته است، بیابد، که آن ماده چگونه این جهان یگانه را تشکیل داده و یکجا، نگهمی دارد. آگاهی های او از جریان تجارب و کارش، دانش و علم شمرده می شود، اما آنچه که این نویسنده از نتایج کار علمی او حکایت می کند، دانش و علم خودش نه، بلکه به شکل و ماهیت "اطلاعیه" برای خواننده، تقدیم می دارد. "هنس - پیتر" خود نخست نتیجه گرفته، بعد با اطمینان اعلان می کند که «ماده» وجود ندارد و برای آن توضیح خود را داشته است. دانشمندان زیادی، در باره علوم اظهار نظر نموده اند، گفته اند که به سبب انکشافات بیحد، هم چنان معتقد بوده اند، که در حال حاضر غیر ممکن است، که انسان حتی در یک ساحه هم، تسلط کامل داشته باشد. آنچه برای اینجانب هم خیلی آموزنده بوده است، اظهارات او از دوران نوجوانی اوست، که خودش را "طفل قربانی جنگ" یاد نموده با اعتراض، بیان می دارد که در نوجوانی او را خلاف خواست او، به خدمت نظامی برده اند و در دو سال اخیر جنگ قربانی ها و تلفات زیاد، دیده است و هم سنان و دوستان زیاد خود را هم از دست داده است، وقتی پا به سن شانزده بر می دارد، "قوای امریکائی" از بیرون می آید و این نوجوان را که در آلمان، زندانی می سازند، در حالی که خود چه بسی صدماتی را متحمل شده بوده است. در لحظات اول پس از رهائی از قید زندان، مصمم می گردد که در چنان یک ساحه علوم به تحصیل بپردازد که خود مستقیماً نتایج حقیقی تحقیقات علمی را فرا گیرد، نه اینکه، وابسته به گزارشات دیگران باشد. تصمیم او برای تحصیل در رشته فزیک اتخاذ می گردد. او هم چنان از اولین لکچری، که از "هایزنبرگ" شنیده است، حکایت می کند، اعتراف می کند که در ختم لکچر، هیچ نفهمیده است. بعد با خود می گوید که باید درین بخش به تحصیل علم ادامه دهد، تا به راز موضوع پی ببرد. با این نوع اظهار، این نویسنده متوجه یک فرموده "البرت آینشتاین" می شود که در حافظه داشته است و یک زمان در رابطه با "راز" چنین گفته است: «زیباترین چیزی که ما تجربه می توانیم، اسرار است». دستیابی به اسرار، هم چنان کار ساده نیست. اما یکی از اظهارات خیلی معروف «کارل رایموند پوپر» نیز خیلی برجسته است که می گفته است: «ما نمی دانیم، ما حدس می زنیم». با تأسف که در حال حاضر

در جامعه بحرانی ما، چنین فضای منحرفانه و ضررآور را بیحد، مسلط می بینیم که جز پیشداوری، نفرت، رقابت و اتهام با خود خواهی، چیزی دیگری، بندرت می شنویم. در جایی دیگر، نابغه، مخترع و مخترع به جئزه «نوبل» در نیمه اول قرن بیست، همان «البرت آینشتاین» می گفته است که: «**فانتازی مهمتر است از دانستن، زیرا دانستن محدود است**» بر اساس همین تصور است که هم چنان گفته شده است، که اگر هر انسان، در مورد آنچه صحبت می کرد که آگهی می داشت، ما یک جهان خاموش می داشتیم. در خاتمه به این جمله: «**در گستره گسترده ادبیات و جهان زبان فاخر و غنی و شریں دری/فارسی**» که از نوشته های یک نویسنده «افغان» یا «افغانستانی» گرفته شده است، نظر کنند. البته این نویسنده برای خود حق نمی دهد که طرز برداشت او را «رد» و یا «استقبال» کند. اما یک زمان، «هنس – پیتر دیور» که از تجربه کاری خود، در ایالات متحده، در یک پروژه «کلتوری»، محصلان «خارجی» در ایالات متحده، که با ۸۰۰ نفر از کشورهای مختلف، کار تحقیقاتی نموده، گفته است، که ماهیت «کلتور» در «هنر» نهفته است و نه در «زبان». آشنائی این نویسنده در درجات مختلف، به زبانهای وطنی، و خارجی متعدد، هیچگاهی به مفهوم «افتخار» و یا «شیرین» و «تلخ» چنین چیزی، در کدام کتاب نخوانده ام. البته بدین معنی نیست که کس دیگری هم چنین افاده نکرده باشد. یک زمان در جمهوری اتحادی آلمان در رابطه با «همزیستی» کلتورهای مختلف، بحث ها شنیده می شد، وقتی در یک حلقه مباحثین یکی از صحبت کنندگان تذکر داده است که کدام وزیر کشور آلمان گفته است، که «خارجی های مهاجر» باید با «زبان آلمانی» عشق بورزند، یک اشتراک کننده، در آن محفل گفته است، که این «حرف پوچ» است. یک فرد ممکن عاشق زن خود باشد، اما زبان را که ممکن بدرجات مختلف آموخته باشد، حتماً بر حسب ضرورت از آن استفاده می تواند، اما عاشق زبان، یعنی چه؟. «هنس – پیتر» در رابطه با کلتور های مختلف که آشنائی حاصل نموده بود، می گفته است، که هر کلتور هم فقط متفاوت از «کلتور» ماست، نه دشمن کلتور ما، بلکه چیز دیگری است...

پایان



برای مطالب دیگر دوکتور محمد اکبر یوسفی روی عکس کلیک کنید